

Analysis of the Concept of Representation in the Constitution of the Islamic Republic of Iran A Comparative Approach to Political Thought West

Alireza Dabirnia¹

Received: 2015/09/15; Accepted: 2016/03/15

Abstract

The notion of democracy was borne during historical process and politico-philosophical developments in the west and establishment of representative system alongside with acceptance of peoples will, as the source of legitimacy of political system was a result of that thought. In a democratic state, the constitution as a creature of the nation, reflects the will of the people and consequently, all structures and political systems reflect the people's action, accordingly we can not accept the constitution as more important than constituent power. All of the legal and political structures are as a result of the people's action, because non of the established organs and institutions did not follow any previous rule but people are also in a position of principle creators. In order to guarantee the sovereignty of the people, representative system not only shall be established as a methodic form but also supposed as a foundation that legitimate the political power. In a modern approach, the legitimacy of a political system is a concept beyond the establishment of formal representation and representative system should be extended to all organs and political structures. The constitution of the Islamic Republic of Iran has followed the modern pattern, Consequently any interpretation of the representation system should be preserve the founder's position in the highest level.

Keywords: Constitution, representation, sovereignty, political power, democracy.



تحلیلی بر مفهوم نظام نمایندگی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران «با نگاهی تطبیقی به اندیشه سیاسی غرب»

تاریخ دریافت ۹۴/۶/۲۴ - تاریخ پذیرش ۹۴/۱۲/۲۵

علیرضا دبیرنیا^۱

چکیده

اندیشه دموکراسی از درون فرآیند تاریخی و تحولات فلسفی - سیاسی غرب متولد شده است و تأسیس نظام نمایندگی همراه با پذیرش اراده مردم به عنوان منبع مشروعیت نظام سیاسی از آثار چنین تفکری است؛ از یک سو تضمین حقوق بنیادین شهروندان مستلزم این است که مفهوم نمایندگی تنها در شکل باقی نماند بلکه به عنوان معیاری انحصاری در مشروعیت بخشی به مجموعه قدرت سیاسی مورد شناسایی قرار گیرد. از سوی دیگر، حاکمیت مؤثر مردم مستلزم وجود مبانی، اصول و ساختار دموکراتیک است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز در شناسایی نظام نمایندگی به عنوان تنها روش تولید قدرت سیاسی، از الگویی مدرن تبعیت کرده است. بر همین اساس، هر گونه برداشت از مفهوم نمایندگی باید با توجه به «جایگاه ملت در تأسیس جمهوری اسلامی و ساختارهای سیاسی - حقوقی»، «اعتبار اصول قانون اساسی به واسطه اصل اول» و «معیاری تحت عنوان میزان رأی ملت است و خود ملت میزان است» صورت پذیرد.

واژگان کلیدی: قانون اساسی، نمایندگی، حاکمیت، قدرت سیاسی، دموکراسی.





مقدمه

از یک سو مبانی نظام جمهوری اسلامی ایران متأثر از اندیشه دینی است که در اصول مختلف از جمله اصل دوم مورد تأکید قرار گرفته است و بر همین اساس، نظام نمایندگی و اندیشه دموکراسی تا حدود قابل توجهی با رویکردی دینی در ساختار قانون اساسی ایران مورد شناسایی قرار گرفته است. از سوی دیگر مطابق اصل اول قانون اساسی، تمامی مظاهر قدرت سیاسی، مولود اراده مردم معرفی شده است و در اصول متعدد مانند اصل ششم به جایگاه نمایندگی برای کارگزاران نظام سیاسی تصریح شده است. بر همین اساس هیچ قدرتی نمی تواند بدون مراجعه به آرای مردم تشکیل گردد و مفهوم مخالف این است که هر قدرتی که در خارج از نظام نمایندگی تشکیل شود فاقد اعتبار است؛ زیرا قانون اساسی ترتیب و شیوه خاصی برای استقرار نظام نمایندگی و استفاده از قدرت سیاسی در نظر گرفته است.

مقنن اساسی این موضوع را مورد توجه قرار داده است که قوا و نهادها در جایگاه نمایندگی ملت قرار دارند و هیچ شأنی مستقل از ملت ندارند. بر همین اساس، فصل پنجم قانون اساسی به «حاکمیت مردم و قوای ناشی از آن» اختصاص یافته است تا حق تعیین سرنوشت مردم در چهارچوب یک نظام نمایندگی تضمین شود. بنابراین اشتراکات قابل توجهی در جایگاه و مفهوم نظام نمایندگی میان اندیشه سیاسی غرب و مبانی قانون اساسی ایران وجود دارد.

در این پژوهش این موضوع مورد بررسی قرار می گیرد که در اندیشه سیاسی غرب چه مفهومی از نظام نمایندگی ارائه شده است؟ و قانون اساسی ایران چه مفهومی از نظام نمایندگی را شناسایی نموده است؟

۱. نظام نمایندگی در اندیشه سیاسی غرب

در دوران باستان و قرون وسطا با مفهوم انسانی «تابع» مواجه هستیم و حاکمیت محدود مردم در معنای خاص خود در مقطعی از دوران یونان باستان وجود داشته است. اما طرح





این مفاهیم در معنای مدرن به دوران رنسانس و پس از آن تعلق دارد که از درون فرآیند تاریخی و تحولات فلسفی-سیاسی غرب متولد شده است؛ جنبش انسان‌گرایی، نگرشی انسان‌محور به هستی، پذیرش عقلانیت فردی برای تعریف سعادت بشر، شناسایی حق فردی در تعیین سرنوشت اجتماعی و سیاسی، تأکید بر حقوق بنیادین و تغییر در مفهوم حق، از مهم‌ترین تحولاتی است که از عصر روشنگری آغاز شد. از این دوران به بعد است که تغییری بنیادین در سنت جامعه غربی شکل گرفت و اندیشمندان و فیلسوفان متعددی به تبیین مفاهیم آزادی، قرارداد اجتماعی و حق تعیین سرنوشت پرداختند و در یک فرآیند تدریجی و تاریخی، اندیشه‌های روشنگری به فرهنگ و رفتار غالب مردم مغرب زمین تبدیل شد. تأسیس نظام دموکراتیک همراه با پذیرش اراده مردم به عنوان منبع مشروعیت نظام سیاسی، از اندیشه‌های عصر روشنگری نشأت گرفته است.

در ادامه بحث این موضوع بررسی می‌شود که چه رابطه‌ای میان حاکمیت مردم، ساختارها و مبانی قانون اساسی وجود دارد؟ این سؤال مبتنی بر این فرض است که کارآمدی نظام سیاسی در انجام وظایف قانونی خویش مستلزم پیش‌بینی ساختارها و مبانی مناسب در قانون اساسی است. در این بخش، چند ویژگی مهم از عناصر متشکله نظام نمایندگی در اندیشه سیاسی غرب بررسی قرار می‌شود.

۱-۱. مشروعیت دموکراتیک

نمایندگی، قدرتی مشروع است که منحصراً و تماماً از فرآیند یک نظام نمایندگی تولید می‌شود و به حیات خود ادامه می‌دهد (لاگلین، ۱۳۸۸: ۱۵۶). امروزه مشروعیت به صورت ذاتی به جزء تفکیک‌ناپذیر قانون اساسی هر دولت تبدیل شده است و باور رایج در مورد مشروعیت این است که دولت باید بر مبنای رضایت تمامی فرمانبران تشکیل و استمرار یابد (Nasstrom, 2007: 626). سؤال مهم در بحث مشروعیت این است که به چه دلیل اعمال دولت باید به عنوان افعال مشروع تلقی شود؟ (Birch, 2007: 95) بر همین اساس در صورتی که تخصیص و توزیع قدرت در قانون اساسی به طور کامل مورد پذیرش مردم قرار نگرفته باشد، نظام سیاسی با فقدان مشروعیت مواجه می‌شود. در این وضعیت استحکام یک نظام دموکراتیک مشروط به پذیرش حقایق قدرت از سوی شهروندان است. (Raadt, 2009: 318)

بنابراین می‌توان به طرح این موضوع پرداخت که مشروعیت، ارتباط مستقیمی با رضایت مردم در تأسیس قدرت سیاسی دارد و منحصراً در بستر یک نظام دموکراتیک





دست‌یافتنی است. بدیهی است ضرورت دارد عنصر مشروعیت دائماً در یک نظام نمایندگی بازتولید شود و ساختارها به نحوی طراحی گردد تا رضایت مردم را در فرآیندهای مختلف حیات نظام سیاسی تأمین نمایند. بر همین اساس، پذیرش مفهوم نمایندگی به این معنا است که تفکیک دقیقی میان «ملت به عنوان اصیل» و «مجموعه نظام سیاسی - حقوقی به عنوان نماینده» صورت پذیرفته است. با تفکیک مذکور، نظام نمایندگی باید عملاً قادر به انعکاس اراده سیاسی مردم باشد و حکومت نمی‌تواند در هیچ مرحله‌ای به اتکای خویش رفتار نماید، بلکه لازم است یک نظام نمایندگی، ارتباط میان اصیل و نماینده را مدیریت نماید، به نحوی که هر شکل از قدرت سیاسی انعکاسی از اراده سیاسی مردم باشد و در چهارچوب نمایندگی تولید شود. در یک ساختار نمایندگی، قدرت متعلق به مردمی است که آن را تولید و موقتاً به کارگزاران نظام سیاسی تفویض کرده‌اند. در این فرض، دولت به عنوان نماینده صاحبان قدرت، صلاحیت پیدا می‌کند تا از سوی مردم و به منظور اهدافی که آنها تعیین کرده‌اند به اعمال حاکمیت پردازد.

۱-۲. قانون اساسی دموکراتیک

قوانین اساسی باید دو موضوع اساسی را مورد توجه قرار دهند؛ اولاً، مفهوم نمایندگی چه چیزی را به نمایش می‌گذارد و ثانیاً چه کسانی حق دارند تا به انتخاب نماینده اقدام کنند؟ (Dippel, 2010: 25) بدیهی است انتخاب نمایندگان به این منزله تلقی نخواهد شد که مردم تسلط خود را بر حاکمیت از دست دهند و یا به تحدید و تعدیل قدرت سیاسی مردم منجر شود، بلکه عالی‌ترین قدرت سیاسی همواره در اختیار مردم قرار دارد. (Coben, 2005: 23)

در یک رویکرد مدرن، قانون اساسی ظرفی از اصول بنیادین است که دولت‌ها در چهارچوب آن به حاکمیت می‌پردازند و این قانون لزوماً یک قانون مدون نیست، اما قوانین اساسی به طور عینی وجود دارند و انعکاسی از آرمان‌های هر نسل است که حقوق و آزادی‌های شهروندان در آن تضمین شده است (Pryor, 2007: 80). در این رویکرد، برتری قانون اساسی از مشتقات اصل حاکمیت مردم تلقی می‌گردد و بدین ترتیب، اصل برتری قانون اساسی همان بازتابی از اصل حاکمیت مردم است. (زارعی، ۱۳۸۴: ۱۷۱)

بنابراین از نظر شکلی و نه ضرورتاً ماهوی، از قوانین اساسی به عنوان مظهر توافق مشترک یک ملت نام برده شده است که با توجه به عواملی از قبیل جهان‌بینی، فرهنگ، تمدن و اندیشه غالب شکل می‌گیرد. بر همین اساس، تضمین حقوق اساسی، نحوه اداره





نظام سیاسی و تنظیم قدرت سیاسی در هر اجتماع انسانی مستلزم توافق گسترده اعضای همان اجتماع بر مبانی و ساختارهای قدرت سیاسی است. قانون اساسی در مفهوم مدرن، محصول اراده و توافق ابتکاری و مؤثر مردم است و شأنی مستقل از مؤسسان خود ندارد. به همین جهت، اراده مردم همواره باید به عنوان قانون اساسی واقعی و معیار در تعاملات اجتماعی و سیاسی جامعه قرار گیرد. به عبارت دیگر، تنها از بستر یک قانون اساسی دموکراتیک، حاکمیت مردم می‌تواند از طریق نظام نمایندگی محقق گردد.

۳-۲. ساختار دموکراتیک

از یک سو کارکرد دموکراسی این است که فرمانبران از راه انتخابات آزاد به گزینش فرمانروایان می‌پردازند تا بر مبنای اصل نمایندگی سیاسی و به نام ملت، قدرت سیاسی را اعمال کنند (دو میشل، لالومی، ۱۳۷۶: ۵۶). در این فرض، به واسطه رضایت اعلام شده در انتخابات مستمر، قدرت سیاسی به نمایندگان منتخب مردم اعطاء می‌شود و شهروندان درباره عمل قانونگذاران نیز داوری می‌کنند (لوین، ۱۳۸۰: ۱۹۰). بدین ترتیب با پذیرش نمایندگی، انتخابات به عنوان رکن بنیادین دموکراسی متبلور می‌شود و در نتیجه، مهم‌ترین وظایف آن در تعیین حاکمان، سیاست‌های کلی کشور و اعطای قدرت سیاسی به دولت و یا سلب مشروعیت از دولت خلاصه می‌شود (نقیب‌زاده، ۱۳۸۶: ۱۹). بنابراین در یک نظام نمایندگی، حاکم فقط یک منتخب یا نماینده ملت است (Hobson, 2008: 545) و باید در طبقه یک شهروند قرار گیرد زیرا قدرت حاکم مبتنی بر یک نظام نمایندگی است و تفویض قدرت به حاکم نیز به صورت مشروط صورت می‌گیرد. (Cabannes, 2007: 100)

از سوی دیگر، دو عامل در تعریف دموکراسی دارای اهمیت بیشتری است؛ دموکراسی به طور ذاتی از دو هسته اصلی «نظارت مردمی»^۱ و «برابری سیاسی»^۲ تشکیل می‌گردد. با شناسایی نظارت مردمی و برابری سیاسی، هسته اصلی دموکراسی شکل می‌گیرد و به عنوان معیاری در سنجش نظام‌های دموکراتیک از ساختارهای غیر دموکراتیک به کار گرفته می‌شود. بدین ترتیب در یک نظام دموکراتیک اهداف سیاسی توسط شهروندان تعیین می‌شود. از این رو، یک ارتباط انحصاری میان حاکمیت مردم و ساختارهای دموکراتیک





وجود دارد که در چارچوب آن، حاکمیت مردم از طریق نظام مبتنی بر نمایندگی شکل می‌گیرد. (Fagan, 2009: 106)

بنابراین کارآمدی و یا نقص عملکرد قوا، با ساختارهای سیاسی - حقوقی و اصول بنیادین یک نظام سیاسی مرتبط است، به نحوی که با تشکیل ساختار دموکراتیک، قوا و نهادهای سیاسی - حقوقی منحصراً در چهارچوب نمایندگی به حیات خود ادامه می‌دهند و صرفاً به نیابت از اصیل به اعمال صلاحیت می‌پردازند. با توجه به این که نظام‌های غیر دموکراتیک برای استمرار حیات خود ناگزیرند به حقوق و آزادی‌های مردم تجاوز نمایند پس مشروعیت در مفهومی که تبیین گردید اصولاً نمی‌تواند در ساختارهای غیر دموکراتیک مطرح گردد.

۴-۱. پاسخگویی حاکمان

حاکمیت واقعی مردم در نظامی قابل تحقق است که شهروندان از قدرت برتر برخوردار باشند و آن را بدین منظور به کار می‌گیرند تا نظارت نمایند که حکومت مطابق اصل حاکمیت قانون به چه میزان آزادی و برابری را به‌طور واقعی تضمین کرده است؟ در چنین مفهوم و ساختاری از دموکراسی، مردم به‌طور مؤثر بر کیفیت تأثیر قوانین در جامعه و میزان مسئولیت و پاسخگویی مقامات انتخابی نظارت می‌کنند. (Morlino, 2007: 2)

بر همین مبنا، برابری دموکراتیک و آزادی نیاز به یک چهارچوب حقوقی و یک قالب نهادی دارد که معمولاً خطوط اصلی آن در قانون اساسی و نظریه نظارت و تعادل قوا مورد تأکید قرار می‌گیرد (Brunkhorst, 2011: 168). با شناسایی برابری و آزادی موصوف، پاسخگویی کارگزاران نظام به عنوان یکی از ویژگی‌های بارز نظام مبتنی بر قانون اساسی قابل تحقق است و مردم در راستای تضمین ارزش‌های بنیادین می‌توانند بر اعمال حکومت نظارت نمایند. بر همین اساس، نظام سیاسی مبتنی بر قانون اساسی از طریق ایجاد گفتمان مستمر میان حکومت و مردم - به عنوان یک مکانیسم اصلی - به دنبال پاسخ به این سؤال اساسی است که؛ گزینش‌های جمعی مردم - که از میان نهادهای دموکراتیک شکل می‌گیرد - آیا با بنیادی‌ترین ارزش‌های آنان سازگار است؟ (Nedelsky, 2008: 153). در صورت مثبت بودن پاسخ، قانون اساسی می‌تواند به عنوان محصول اراده سیاسی مردم تلقی گردد (Strauss, 2010: 106). بدیهی است مردم ضرورتاً و در راستای تحقق اصل حاکمیت خود، به سیستمی نیاز دارند تا بر اساس آن، پاسخگویی حاکمان - به عنوان یک اصل بنیادین - تضمین شود (Norton, 2012: 131). بنابراین در یک نظام دموکراسی مبتنی



بر نمایندگی، قدرت سیاسی از مجرای نمایندگی شکل می‌گیرد و تضمین آن از طریق شناسایی ابزار نظارت مردمی است تا منافع مورد نظر شهروندان تأمین گردد. (Moncrieffe, 2010: 26)

در اندیشه سیاسی غرب، حکومت باید مستمراً در معرض پاسخگویی به شهروندان باشد و برتری مردم را در تمامی حوزه‌ها مورد شناسایی قرار دهد؛ به نحوی که اعمال حاکمان در حوزه عمومی به وسیله شهروندان مورد نظارت مؤثر قرار گیرد (Shapiro, 1999: 32). در تبیین ضرورت پاسخگویی حکومت در برابر مردم می‌توان از ویژگی‌ها و الگوی یک حکومت خوب سخن گفت؛ عملکرد رؤسای سیاسی و مأموران عمومی باید از درون یک سیستم شفاف مورد نظارت مردم قرار گیرد و سپس حاکمیت قانون مستقر گردد و شهروندان در مقابل اعمال خودسرانه مقامات عمومی مورد حمایت قانون قرار گیرند. (Sapru, 2006: 66). در این وضعیت، مردم، همان‌گونه که در رقابت‌های سیاسی مشارکت می‌کنند به‌طور توأمان این رقابت‌ها را نیز مورد قضاوت قرار می‌دهند (Dworkin, 2002: 358)؛ به نحوی که حاکمیت مردم با بهره‌مندی از دو نظام؛ «نمایندگی» و «پاسخگویی حکومت»، دست‌یافتنی است.

بر اساس الگوی مذکور، یک ساختار وقتی دموکراتیک است که از یک نظام نمایندگی واقعی بهره‌مند باشد و قوام و استمرار نظام نمایندگی مستلزم وجود ابزارهای متعدد از جمله اصل پاسخگویی حکومت در برابر مردم است. بنابراین یکی از شاخصه‌های مهم سنجش نظام‌های دموکراتیک، بررسی نحوه پاسخگویی حکومت در برابر مردم است به نحوی که میزان دموکراتیک بودن نظام‌های سیاسی به میزان پاسخگویی حکومت در مقابل مردم وابسته است.

با توجه به مباحث مطروحه در این بخش، نظام نمایندگی در اندیشه سیاسی غرب از مبانی و ساختارهای خاصی تبعیت می‌کند که آن را از سایر اشکال نظام‌های نمایندگی متمایز می‌گرداند؛ با تشکیل نظام دموکراتیک که از آموزه‌های فلسفه سیاسی غرب نشأت گرفته است، اصل بر این است که مجموعه صلاحیت‌های کارگزاران در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی منحصراً در محدوده نظام نمایندگی است و بر همین اساس اختیارات مردم در چهارچوب یک قرارداد اجتماعی معین - قانون اساسی - به حکومت تفویض می‌گردد. بدین ترتیب و در راستای حاکمیت مردم و بهره‌مندی از حق تعیین سرنوشت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خویش، ضرورت دارد تا علاوه بر تأسیس قانون اساسی





دموکراتیک، ساختارهای مناسب نیز در تحقق حق حاکمیت مؤثر مردم پیش‌بینی و استقرار یابد. بر همین اساس، لازم است ساختاری کارآمد طراحی شود تا تمامی مظاهر قدرت در نظام سیاسی، تابعی از اراده مردم باشد و دائماً این رابطه حفظ شود. از یک سو، برای تضمین حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش ضرورت دارد «سیستم نمایندگی» طراحی شود، به گونه‌ای که هیچ یک از مظاهر قدرت برای خود، شأنی مستقل از نمایندگی ملت در نظر نگیرند و نظام حقوقی نیز هیچ شأنی غیر از نمایندگی برای ساختارهای سیاسی - حقوقی مورد شناسایی قرار ندهد. در این صورت، البته کارآمدی نظام نمایندگی به این اصل نیز وابسته است که هیچ یک از ساختارهای سیاسی - حقوقی نتوانند خارج از نظام نمایندگی به حیات خود ادامه دهند. از سوی دیگر در یک نظام دموکراتیک، شناسایی اختیارات اضافی برای کارگزاران مستلزم رجوع مجدد به آرای مردم و اخذ اجازه از آنان است و مطابق «اصل عدم صلاحیت در حقوق عمومی» اصل بر عدم تفویض صلاحیت به کارگزاران است، مگر این که به وجه روشنی در قانون اساسی به آن تصریح شده باشد. این اصل، از بنیان‌های حقوق عمومی است. بدین ترتیب در اندیشه سیاسی غرب، هیچ صلاحیت فرامیندگی برای ساختارهای سیاسی - حقوقی مورد شناسایی قرار نمی‌گیرد، زیرا با ذات نمایندگی و جمهوریت نظام‌های سیاسی مردم‌سالار سازگاری ندارد.

۲. مفهوم نظام نمایندگی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

در این بخش ساختار قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در ارتباط با نحوه حاکمیت مردم و ظرفیت‌های قانون اساسی به عنوان یک سیستم مورد بررسی قرار می‌گیرد. مبانی، اصول و ساختار قانون اساسی ایران و نقش آنها در استقرار حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش از مباحث این بخش است.

۱-۱. حاکمیت مردم در قانون اساسی

مرحوم استاد کاتوزیان بر این باور بود که قانون اساسی جلوه‌های مختلفی از مشارکت حقوقی، سیاسی و اجتماعی مردم را پیش‌بینی نموده است؛ از نظر حقوقی، حکومت جمهوری اسلامی با رأی ملت ایجاد شده است و در این نظام اداره امور کشور به اتکای آرای عمومی است. بدین ترتیب حاکمیت الهی در نزد حکما برای این که ظهور عینی و زمینی پیدا کند به دو نحو قابل انتقال است: به فرد، و به مردم. قانون اساسی ما، نوع دوم [به مردم] را برگزیده است. (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۳۰۷)



تاریخ گواه است که قرن‌ها نظام‌های استبدادی بر ایران و ایرانیان حکمرانی کرده‌اند و هیچ‌گاه مردم در جایگاه سازندگان قدرت سیاسی قرار نداشتند. صرف‌نظر از این که ریشه انقلاب اسلامی، تأسیس نظام جمهوری اسلامی و تدوین قانون اساسی را می‌توان در اندیشه سیاسی متأثر از آموزه‌های دین مقدس اسلام و شریعت مقدس جستجو کرد، از طرف دیگر می‌توان فروپاشی نظام سلطنتی و تأسیس نظام جمهوری اسلامی توسط مردم را به منزله شروع یک عصر جدید و یا مسامحتاً به عنوان وقوع نوعی رنسانس در تاریخ سیاسی ایران قلمداد کرد؛ زیرا برای اولین بار قانون اساسی با عباراتی رسا در اصل پنجاه و ششم تصریح کرده است «حق حاکمیت بر انسان و جهان متعلق به خداوند است و پروردگار این حق را در اختیار انسان قرار داده است تا در چهارچوب قوانین الهی به سعادت برسد». نکته قابل توجه و عمیق این است که این حق به هیچ‌فرد و جایگاهی غیر از مردم واگذار نشده است؛ یعنی مردم در جایگاه ریاست بر کشور قرار دارند و کارگزاران در مقام نمایندگی ملت به انجام وظایف تفویض شده می‌پردازند.

بدیهی است مردم ایران با توجه به انتخاب شیوه‌ای از حاکمیت، سرنوشت خود را بر اساس اصول و مبانی مورد نظر خویش تعیین کرده‌اند و تأسیس نظام جمهوری اسلامی و لازم‌الاجرا شدن قانون اساسی مستند به رأی مردم است، به نحوی که بدون تصویب مردم هیچ‌گاه نظام جمهوری اسلامی تأسیس نمی‌شد. الگویی که مردم ایران در تشکیل نظام جمهوری اسلامی به آن اقبال نشان داده و تصریح کرده‌اند این است که؛ چهارچوب و روش اداره کشور می‌بایست بر مبنای آرای عمومی صورت گیرد و بدین ترتیب «جمهوریت نظام» به معنای شکل و ساختاری است که تبعیت از آن اجتناب‌ناپذیر است و بدون در نظر گرفتن آن نمی‌توان به اجرای موازین مقدس اسلامی پرداخت. بنابراین ساختار مورد نظر مردم همان «نظام جمهوری» است که تنها بستر و ظرف انحصاری در اجرای محتوا و مفاهیمی است که مردم در مورد آن نیز توافق کرده‌اند. به عبارت دیگر «نظام اسلامی» مربوط به محتوا، مبانی و «اسلامیت نظام» است که منحصرأ باید از طریق آراء مستمر مردم و در یک قالب جمهوری اجرا شود.

بدیهی است این دو مبنا لازم و ملزوم یکدیگرند؛ به نحوی که «شرط انحصاری و قطعی در اجرای قانون اساسی و قوانین و احکام اسلامی» این است که مردم همواره به عنوان صاحبان اصلی قدرت سیاسی مورد شناسایی قرار گیرند. قانون اساسی در اصل اول، اعتبار



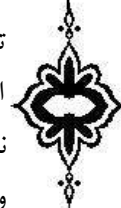


تأسیس نظام جمهوری اسلامی ایران را به رأی و اراده مردم مستند کرده است و در اصل پنجاه و ششم تصریح می کند که حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است و هیچ کس نمی تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد. این اصل بنیادی تصریح می نماید که تعیین سرنوشت انسان منحصرأ برعهده شهروندان است و هیچ فرد یا نهادی حتی با وضع قانون هم قادر نیست تا این حق را از آنان سلب نماید و به همین جهت قانون اساسی، مفهوم نظام نمایندگی را به عنوان یک بنیان مورد شناسایی قرار داده است.

۱-۲. تأسیس قدرت سیاسی در چهارچوب نظام نمایندگی

اهمیت قدرت سیاسی به نحوی است که هر گاه مردم از تفویض قدرت سیاسی خود رجوع کنند، امکان اجرای هیچ یک از مبانی و اصول قانون اساسی وجود ندارد؛ زیرا مقنن اساسی، قدرت سیاسی را صرفأ از مجرای نظام نمایندگی و با روش انتخابات مورد شناسایی قرار داده است. روح حاکم بر نویسندگان مجلس بررسی نهایی قانون اساسی در مقدمه قانون اساسی و عبارت های بکار برده شده در آن از قبیل «سپردن سرنوشت مردم به دست خودشان» و «ایجاد زمینه مشارکت در تمام مراحل تصمیم گیری های سیاسی و سرنوشت ساز برای همه افراد اجتماع» مؤید تساوی حقوق مردم در اداره حکومت است که در اصول متعدد مورد تضمین قرار گرفته است. در اصل ششم تشکیل هر گونه قدرت سیاسی را منوط به آرای مردم و از طریق برگزاری انتخابات عمومی دانسته است و این شناسایی به این مفهوم است که بدون گذر از سیستم نمایندگی، هیچ قدرت سیاسی معتبری نمی تواند تأسیس شود.

در بند هشتم از اصل سوم، دولت مکلف گردیده است تا همه امکانات خود را در راستای تحقق مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش به کار گیرد. بنابراین نظام نمایندگی تنها سیستمی است که می تواند به تشکیل و توزیع قدرت سیاسی در کشور منجر شود. همچنین در نظام جمهوری اسلامی ایران تشکیل هر گونه قدرت سیاسی منحصرأ از طریق انتخابات و با توسل به نظام نمایندگی صورت می گیرد و مفهوم مخالف آن این است که هر قدرتی که در چهارچوب و بستر نظام نمایندگی تأسیس نشود فاقد اعتبار است و نمی تواند واجد آثار سیاسی و حقوقی گردد. شناسایی نظام نمایندگی به این معنا است که رابطه سیاسی - حقوقی میان



«مردم به عنوان اصیل و صاحبان اصلی قدرت» و «کارگزاران به عنوان نمایندگان مردم» همواره باید حفظ شود. بر همین اساس مفهوم نمایندگی در تمامی ساختارهای قدرت منحصرأ در چهارچوب اختیارات تصریح شده در قانون اساسی است.

۳-۱. نظام نمایندگی و اعتبار قدرت سیاسی

هدف قانونگذار اساسی این است که اراده و رضایت مردم را در تمامی طول حیات نظام سیاسی احراز کند و به همین منظور، سیستم جمهوری را مورد شناسایی قرار داده است تا تمامی ارکان و ساختارهای قدرت، دائماً اعتبار خود را از آرای مردم کسب کنند. نظام سیاسی نه تنها از طریق برگزاری انتخابات می تواند اعتبار سیاسی خود را به نمایش بگذارد بلکه تعداد شرکت کنندگان در انتخابات - به نسبت اشخاص واجد صلاحیت جهت شرکت در انتخابات - نیز باید به میزانی باشد که بتوان اراده اکثریت مردم را احراز کرد. بدیهی است ساختارهای قدرت در قانون اساسی جملگی اعتبار خود را از اراده مردم و از طریق انتخابات کسب می کنند.

بر همین اساس «تأسیس نظام جمهوری اسلامی در دوازدهم فروردین ۱۳۵۸»، «انتخابات سراسری ۲۹ تیر ماه ۱۳۵۸ برای تعیین ۷۳ نفر از نمایندگان مجلس بررسی قانون اساسی - مجلس مؤسسان قانون اساسی» و در نهایت «همه پرسی ۱۱ و ۱۲ آذر ۱۳۵۸ برای تصویب قانون اساسی» جملگی مؤید این است که تشکیل قدرت سیاسی در اشکال مختلف اعم از تأسیس نظام جمهوری اسلامی، تأسیس مجلس مؤسسان و تأسیس قانون اساسی، جملگی و تنها از طریق یک سیستم نمایندگی صورت گرفته است و مردم همواره به عنوان منبع اصلی قدرت سیاسی مورد شناسایی قرار گرفته اند.

۴-۱. مجلس مؤسسان و قانون اساسی؛ مولود نظام نمایندگی

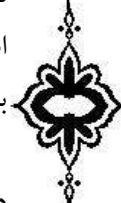
در یک نگاه کلان، نظام های سیاسی با مفهوم نهادهای سیاسی در هم تنیده شده است و نهاد در مفهوم سیاسی - اجتماعی به ساختار بندی، تأسیس و معماری جوامع بشری اطلاق می شود که از قانون یا عرف نشأت می گیرد و مجموعه ساختمان اصلی یک سازمان اجتماعی را تشکیل می دهد (دوورژه، ۱۳۸۷: ۷۹). به همین منظور و برای ساختار بنیادین نظام اجتماعی و سیاسی، ما افراد را به عنوان شهروند در نظر می گیریم و این مسئله، جایگاه سیاسی یکسانی را به افراد تخصیص می دهد. (رالز، ۱۳۸۹: ۲۲۴). این تعبیر از جایگاه سیاسی مردم، در مباحث سلسله مراتب قواعد حقوقی نیز برجسته است و اهمیت قوانین و مقررات نیز بر اساس واضح آنها مورد سنجش قرار می گیرد. بر همین اساس، قانون اساسی



نسبت به قوانین عادی که واضح آن پارلمان است در مرتبه بالاتری قرار دارد. (شریعت پناهی، ۱۳۷۵: ۴۳)

در یک مثال عینی می توان جایگاه مردم در تأسیس تمامی مظاهر قدرت را توصیف و تحلیل نمود؛ در فاصله میان فروپاشی نظام سلطنتی توسط مردم و قبل از فرآیند تشکیل نظام سیاسی جدید، کشور با فقدان هر گونه نظام سیاسی - حقوقی مواجه بود و در این مقطع، جامعه فاقد هر گونه نظم مبتنی بر هنجارهای قانونی معتبر بود. با توجه به ضرورت تأسیس نظام هنجاری جدید، مردم با اراده مشترک مبنی بر «تشکیل نظام سیاسی جدید» به تأسیس قدرت سیاسی جدید پرداختند که به همه پرسی عمومی دوازدهم فروردین سال ۱۳۵۸ منتهی شد. بدین ترتیب مردم در یک رابطه نمایندگی به مجلس مؤسسان اختیار دادند تا نسبت به تدوین اصول قانون اساسی اقدام کنند و به همین جهت مجلس مؤسسان فاقد شأن مستقل و ذاتی در تدوین قانون اساسی بوده است، بلکه صرفاً به نمایندگی از سوی مردم به نگارش قانون اساسی پرداخته است. در اصل اول قانون اساسی، مردم به تأسیس شکل و محتوای نظام سیاسی - حقوقی پرداختند و با رأی مثبت و آری خویش به «جمهوری اسلامی»، چهارچوب کلی نظام سیاسی را تأسیس کردند و متعاقب آن در یک همه پرسی مستقیم، نظام سیاسی جدید تأسیس شد. در تبیین عمل مردم در ساخت قدرت سیاسی جدید می توان گفت؛ مجلس مؤسسان که مولود اراده مردم است، در یک «عمل سیاسی» به تأسیس نظام جمهوری اسلامی پرداخت. سیاسی بودن عمل مردم به این دلیل اهمیت دارد که در تأسیس نظام جمهوری اسلامی، اراده ملت نه تنها به عنوان یک عامل انحصاری تلقی می شود - تأسیس نظام سیاسی بدون توجه به یک نظام حقوقی پیشین یا قواعد خاص - بلکه کارویژه اصلی آن، خلق قاعده و نظام حقوقی است. در این صورت نظام حقوقی و در رأس آن قانون اساسی فاقد هر گونه شأن مستقل و ذاتی است بلکه اعتبار آن با منبع اصلی یعنی اراده مردم سنجیده می شود و در نتیجه، اعتبار قانون اساسی از اراده سیاسی مردم نشأت می گیرد و بدون اراده مردم، اعتباری برای قانون اساسی متصور نیست. بر همین اساس تمامی اصول قانون اساسی به استناد اصل اول از اعتبار و قدرت برخوردار است و بدون وجود این اصل، هیچ یک از اصول قانون اساسی اعتبار نخواهند داشت.

با توجه به جایگاه آرای مردم در تأسیس نظام جمهوری اسلامی ایران این نتیجه به دست می آید که؛ نظام حقوقی و ساختارهای سیاسی جملگی مولود اراده مردم است که در



یک توافق اجتماعی گسترده تولید شده است. بر همین اساس، اراده مردم در بالاترین جایگاه نظام سیاسی قرار دارد، به نحوی که قوا و نهادهای تأسیس شده ناشی از اراده آنان است. بدین ترتیب رابطه میان اراده مردم که آن را «قدرتی مولد» گویند و قوای تأسیس شده که از آن به «قدرت‌های تأسیس شده» یاد می‌شود، یک رابطه «خالق و مخلوقی» است و همواره مخلوق - در هر سطحی از سلسله مراتب سیاسی - باید تابع خالق خود باشد. بر اساس تحلیل مذکور، از یک سو روابط میان مراجع و منابع مختلف از نظر سلسله‌مراتب سیاسی و یا حقوقی با مفهوم جایگاه آنان سنجیده می‌شود. از این رو، باید مشخص گردد کدام یک از مراجع سیاسی و یا منابع حقوقی در مرتبه بالاتری قرار دارند تا مراجع سیاسی یا منابع حقوقی فرودست همواره مکلف به تبعیت از مراجع سیاسی یا منابع حقوقی فرادست گردند. این تقسیم‌بندی به منظور تشخیص جایگاه برتر از نظر واضح قانون است تا مراجع فرودست همواره از مراجع فرادست تبعیت نمایند.

از سوی دیگر، مراجع سیاسی نیز در اعمال قدرت سیاسی تابع سلسله‌مراتب هستند؛ به نحوی که بالاترین مقام سیاسی بر مقامات فرودست برتری سیاسی دارد و این برتری ناشی از جایگاه مقام سیاسی است. این تعبیر از جایگاه - برتری موقعیت مقام فرادست نسبت به مقام فرودست - در رابطه میان مردم و قوا یا نهادهای تأسیس شده نیز وجود دارد. بر همین مبنا نه تنها میان آن‌ها رابطه سلسله‌مراتب طولی وجود دارد بلکه تعامل میان آنها نیز بر اساس رابطه «قدرت تأسیس‌کننده» و «قدرت تأسیس‌شده» صورت می‌گیرد. در همین راستا، اعتبار هر نظام سیاسی از طریق سنجش «میزان تبعیت» نهادهای تأسیس‌شده از خالق قدرت صورت می‌گیرد.

۱-۵. شناسایی شأن نمایندگی برای تمامی ساختارهای سیاسی - حقوقی

از یک سو جایگاه آرای مردم در تولید و اجرای قوانین و مقررات به نحوی است که بدون اراده مردم و برگزاری انتخابات پارلمانی هیچ قانونی در نظام حقوقی کشور به مرحله تولید و اجرا در نخواهد آمد. قانونی که مقرر است به یک هنجار قانونی و الزام آور تبدیل شود و در حیات حقوقی جامعه وارد گردد مستلزم تحقق این شرط است که از ظرف جمهوریّت عبور کند و قدرت اجرایی خود را از آرای مردم کسب نماید. بنابراین شرط به فعلیت در آمدن قوانین و مقررات در کشور این است که مردم مستقیماً در تشکیل پارلمان شرکت نمایند و قدرت خویش را به پارلمان تفویض کنند. آرای مردم به نمایندگان در تشکیل پارلمان از یک جایگاه بنیادین برخوردار است، به نحوی که بدون حضور مردم در





انتخابات اصولاً قدرتی تأسیس نخواهد شد و تولید قوانین نیز منتفی خواهد بود. جایگاه مردم در تشکیل قوانین ناشی از جمهوریت و نظام نمایندگی است و به همین دلیل قانون اساسی در اصول پنجاه و نهم و شصت و دوم تصریح کرده است؛ مجلس شورای اسلامی از نمایندگان ملت که به طور مستقیم و با رأی مخفی انتخاب می‌شوند تشکیل می‌گردد و در مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ممکن است اعمال قوه مقننه از راه همه-پرسی و مراجعه مستقیم به آرای مردم صورت گیرد.

از سوی دیگر، تعیین رئیس جمهور نیز برای مدت چهار سال با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شود و تشکیل قدرت اجرایی در کشور منوط به تولید قدرت سیاسی از طریق یک نظام نمایندگی است که به آرای مردم متکی است. هم چنین از نکات مدرن در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران این است که حاکمیت مردم منحصر به قوای انتخابی نشده است، بلکه به تمامی ساختارهای قدرت نیز تسری یافته است. بر همین اساس، رهبری در جایگاه رئیس کشور تنها در صورتی می‌تواند اختیارات مندرج در قانون اساسی را به فعلیت درآورد که از طریق یک نظام جمهوری مبتنی بر آرای مردم، قدرت سیاسی را کسب کرده باشد. بدیهی است بنیان مجلس خبرگان رهبری نیز منحصراً در چهارچوب یک نظام نمایندگی شکل می‌گیرد و خبرگان از شأن و اعتبار مستقل از خالقان خود برخوردار نیستند بلکه اعتبار خود را از یک نظام نمایندگی تحصیل می‌کنند. بنابراین مردم از طریق شرکت در انتخابات مجلس خبرگان رهبری به این مجلس، قدرت سیاسی اعطاء و تفویض می‌کنند تا به نیابت از سوی مردم به شناسایی رهبری پردازند به نحوی که امکان اجرای قدرت رهبری صرفاً از طریق نظام نمایندگی امکان پذیر است.

نکته قابل توجه در قانون اساسی ایران، تقدّم کلمه جمهوریت بر کلمه اسلامیّت در نگارش اصل اول قانون اساسی است؛ «حکومت ایران جمهوری اسلامی است» یعنی لازمه اجرای موازین اسلام و احکام شریعت مقدس، وجود یک نظام سیاسی است که بر مبنای انتخاب و اراده مردم تشکیل شده باشد. لازم به ذکر است با توجه به انتخاب مبانی دینی توسط مردم، دیگر مسئله این نیست که یکی از دو مؤلفه بر دیگری اولویت دارد بلکه تنها به مفهوم شکل نظام سیاسی «جمهوریت» است. این عبارت به وضوح نشان می‌دهد که نظام نمایندگی تنها سیستمی است که می‌تواند اهداف قانون اساسی را به عنوان یک میثاق ملی



به مرحله اجرا در آورد و بدون وجود نظام نمایندگی، هیچ یک از اصول قانون اساسی نمی‌توانند به فعلیت در آیند.

۱-۶. نظام نمایندگی و محدودیت اختیارات کارگزاران

از یک سو قانون اساسی به عنوان میثاق میان مردم تنظیم شده است و بر همین اساس اختیارات مردم صرفاً در چهارچوب یک قرارداد اجتماعی معین - قانون اساسی - به حکومت تفویض شده است. بدیهی است شناسایی اختیارات اضافی برای کارگزاران مستلزم رجوع مجدد به مردم و اخذ اجازه از آنان می‌باشد؛ وقتی مطابق اصل ششم قانون اساسی هیچ قدرتی نمی‌تواند بدون مراجعه به آرای مردم تشکیل گردد، مفهوم مخالف این است که هر قدرتی که در خارج از نظام نمایندگی تشکیل شود فاقد اعتبار است. بنابراین قدرتی فراتر از قانون اساسی اصولاً با ذات نظام نمایندگی و حاکمیت قانون در تعارض است و اختیارات حکومت و کارگزاران نمی‌تواند از دایره توافق اولیه مؤسسان تجاوز نماید. فراقانون اساسی تلقی کردن اختیارات کارگزاران به این معنا خواهد بود که نه تنها قدرت‌های تأسیس شده در سطحی فراتر از سازندگان قدرت قرار گرفته‌اند بلکه می‌توانند اختیارات خالق خود را نیز نادیده بگیرند.

از یک سو، مقنن اساسی به این نکته توجه داشته است که حق تعیین سرنوشت مردم مستلزم این است که قدرتی منحصرأ محدود به حکومت تفویض شود؛ زیرا اولاً، در صورت تفویض نامحدود قدرت، از حق تعیین سرنوشت مردم فقط نامی بیش نخواهد ماند. ثانیاً، چنین شأن و کرامت ذاتی انسان همراه با آزادی او که در قانون اساسی مورد تصریح قرار گرفته است مستلزم این است که تفویض هر گونه قدرتی به حکومت، در چهارچوب معینی محدود گردد.

از سوی دیگر، قانون اساسی برای تضمین حاکمیت مردم، ترتیب و شیوه خاصی را نیز جهت اعمال حاکمیت و استفاده از قدرت سیاسی در نظر گرفته است و چهارچوبی برای ساختارهای قدرت سیاسی پیش‌بینی کرده است؛ مانند آن چه که در عنوان و اصول مندرج در فصل پنجم قانون اساسی مورد تأکید قرار گرفته است و مقنن سخن از «حق حاکمیت مردم و قوای ناشی از آن» را مطرح کرده است. بر همین اساس، با در نظر گرفتن مبانی مندرج در قانون اساسی ضرورت دارد تا مجرای اعمال حاکمیت مطابق با اراده مردم و رعایت ساختارهای شکلی مندرج در قانون اساسی صورت گیرد و در غیر این صورت، مفاهیمی مانند حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش، نظام نمایندگی و جمهوریت تنها در



صورت باقی خواهد ماند، اگر کلیه نهادهای سیاسی - حقوقی خود را از چهارچوب نظام نمایندگی و آثار آن خارج کنند.

نتیجه‌گیری

در اندیشه سیاسی غرب، حاکمیت مردم مستلزم وجود مبانی، اصول و ساختار دموکراتیک به نحوی است که اراده مردم در مراحل مختلف ساخت، راهبری و اصلاح قدرت سیاسی را به مثابه یک بنیان بی بدیل مقرر نموده است. در یک نظام نمایندگی، اصل بر این است که از یک سو مردم به عنوان اصیل و صاحبان حق‌های بنیادین و از سوی دیگر، مجموعه کارگزاران نظام سیاسی به عنوان نماینده مورد شناسایی قرار گیرند. تضمین این حق مستلزم پذیرش آثار و نتایج نمایندگی از سوی حکومت است و ضرورت دارد تا نمایندگی در مفهوم یک بنیان انحصاری برای تبدیل قدرت سیاسی به قدرتی مشروع تلقی گردد.

صرف نظر از این که مبانی تشکیل قدرت سیاسی در اندیشه سیاسی غرب با قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تفاوت قابل توجهی دارد اما ویژگی‌های مشترک فراوانی نیز در هر دو اندیشه قابل مشاهده است. حضرت امام خمینی (ره) با اندیشه‌ای متأثر از مبانی شریعت مقدّس که همین تفکر در قانون اساسی ایران نیز وارد شده است تصریح داشتند که؛ «مجلس مؤسسان اگر اعتبار دارد برای این است که مجلس مبعوث از ملت است، میزان رأی ملت است، خود ملت میزان است» بر حاکمیت مردم در چهارچوب نظام نمایندگی تأکید کردند. قدر متیقن این است که مردم از جایگاه انحصاری در اعتباربخشی به مجموعه اصول قانون اساسی برخوردارند و استقرار نظام نمایندگی در تمامی شئون حکومت مورد تأکید مقنن اساسی قرار گرفته است. بدیهی است قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در مبانی و اصول متعددی به حاکمیت مردم توجه داشته و در همین راستا به شناسایی نظام نمایندگی پرداخته است؛ آنچنان که مطابق اصول متعدد از جمله اصل اول، مردم در جایگاه خالقان نظام جمهوری اسلامی قرار دارند و تمامی اصول قانون اساسی اعتبار خود را از این اصل دریافت می‌کند. بدین ترتیب قانون اساسی و مجموعه نظام سیاسی - حقوقی به عنوان آفریده‌ی مردم تلقی می‌گردند و شأنی مستقل از سازندگان خود ندارند. به تبع این اندیشه، از حیث ساختار، تأسیس هر شکلی از قدرت منحصرأ باید از



طریق نظام نمایندگی صورت گیرد تا از اعتبار برخوردار گردد. بنابراین مفهوم نمایندگی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک ذات، جوهر و بنیان بی‌بدیل است، به نحوی که قانون اساسی و تمامی ساختارهای سیاسی - حقوقی، شأن و اعتبار خود را از آن کسب می‌کنند و این مفهوم از نمایندگی می‌تواند حاکمیت مؤثر مردم بر سرنوشت خویش را مستقر سازد. نقطه قوت قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در این است که ضمن برخورداری از مبانی ارزشمند دینی، از قابلیت‌های فراوانی جهت تضمین حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش در چهارچوب نظام نمایندگی برخوردار است، تا جایی که مطابق دیدگاه‌های حضرت امام (ره) و رهبری، اراده و رضایت مردم را در مشروعیت - بخشی به نظام را نمی‌توان نادیده گرفت.

منابع

- ۱- دوورژه، موریس، ۱۳۸۷ش، بایسته‌های جامعه‌شناسی، ترجمه ابوالفضل قاضی شریعت پناهی، تهران، میزان، چ ۳.
- ۲- دو میشل، آندره؛ لالومی یر، پی‌یر، ۱۳۷۶ش، حقوق عمومی، ترجمه ابوالفضل قاضی شریعت پناهی، تهران، دادگستر.
- ۳- رالز، جان، ۱۳۸۹ش، قانون ملل، ترجمه مرتضی بحرانی و محمد فرجیان، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- ۴- زارعی، محمدحسین و مرکز مالگیری، احمد، ۱۳۸۴، مفهوم و مبانی کنترل قضایی با تأکید بر نظام حقوقی ایالات متحده آمریکا، تحقیقات حقوقی، ش ۴۲.
- ۵- شریعت پناهی (قاضی)، سید ابوالفضل، ۱۳۷۵ش، بایسته‌های حقوق اساسی، تهران، دادگستر، چ ۲.
- ۶- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۵۸ و ۱۳۶۸)، مجلس مؤسسان و بازنگری قانون اساسی.
- ۷- کاتوزیان، ناصر، ۱۳۸۳ش، اصول منطقی حاکم بر تفسیر قانون اساسی، حقوق اساسی، ش ۳.
- ۸- لاگلین، مارتین، ۱۳۸۸ش، مبانی حقوق عمومی، ترجمه محمد راسخ، تهران، نی.





۹- لوین، اندرو، ۱۳۸۰ش، طرح و نقد نظریه لیبرال دموکراسی، ترجمه تحشیه انتقادی و سعید زیباکلام، تهران، سمت.

۱۰- نقیب‌زاده، احمد، ۱۳۸۶ش، سیاست و حکومت در اروپا: انگلستان، فرانسه، آلمان و ایتالیا، تهران، سمت، چ ۶.

11. Birch, A. H. (2007), The Concepts and Theories of Modern Democracy, Routledge Press, Third Edithon.
12. Brunkhorst, H. (2011), Democratic Solidarity Under Pressure of Global Forces: Religion, Capitalism & Public Power, Routledge Press.
13. Cabannes, X. (2007), A Subtle Difference: King of France or King of the French, Sage Press.
14. Coben, J. L. (2005), The Self- Institution of Society & Representative Government: Can the Circle be Squared, Sage Press.
15. Dippel, H. (2010), Representative & the Right to Note or the Arduous Path towards Democratic Representation in- the -United- States: 1776-1849, Routledge Press.
16. Dworkin, R. (2002), Sovereign Virtue: The Theory & Practice of Equality, Harvard University Press.
17. Fagan, A. (2009), Human Rights: Confronting Myths & Misunderstandings, Edward Elgar Press.
18. Hobson, C. (2008), Revolution Representation & the Foundation of Modern Democracy, Sage Press.
19. Moncrieffe, J.M. (2010), Accountability: Ideals, Constraints, Routledge Press.
20. Morlino, L. (2007), What is a Good Democracy: Theory & the Case of Italy, Routledge- Press.
21. Nasstrom, S. (2007), The Legitimacy of the People, Sage Publication Com.
22. Nedelsky, J. (2008), Reconceiving Rights and Constitutionalism, Routledge Press.
23. Norton, P. (2012), Speaking for the People: A Conservative Narrative of Democracy, Routledge Press.
24. Pryor, J. (2007), Unwritten Constitution: British Exceptionalism & New Zealand Equivocation, Routledge Press.
25. Raadt, J. (2009), Contested Constitution- Legitimacy of Constitution Making & Constitutional Conflict in Central Europe, Sage Publication Com.
26. Shapiro, I. & Cordon, C.H. (1999), Democracy's Value, Cambridge University Press.
27. Sapru, P. K. (2006), Administrative Theories & Management Thought, Prentice- Hall of India Private Limited Press.
28. Strauss, D. A. (2010), The Living Constitution, Oxford University Press.

